

اسم تو (۳) (مانگا)

ما کوتو شینکای

مترجم: صالحه ترابی نوا



اسم تو (۳) (مانگا)

..... نویسنده: ماکوتو شینکای • مترجم: صالحه ترابی نوا
..... مدیرگروه ترجمه: اکرم شکرزاده • ویراستار: سمیه شکرزاده
..... ناشر: نگاه آشنا • طراحی جلد: مجید غلامحسینی
..... صفحه آرا: استودیو جوانه • تاریخ و نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۲
..... شمارگان: ۵۰۰ نسخه • شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۵۲۶۰-۴۷-۴

کلیه حقوق این اثر ترجمه، متعلق به «انتشارات نگاه آشنا» می باشد و هرگونه خرید و فروش با مترجم و یا کپی از متن کتاب غیرقانونی بوده و قطعاً پیگرد قانونی خواهد داشت.

سرشناسه: شینکای، ماتوکو، □ matoko, shinkai, ۱۹۸۰- □ عنوان و نام پدیدآور: اسم تو (مانگا)
/ ماکوتو شینکای؛ مترجم صالحه ترابی نوا؛ ویراستار سمیه شکرزاده □ مشخصات نشر: قم: نگاه
آشنا، ۱۴۰۲. □ شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۵۲۶۰-۴۷-۴ □ وضعیت فهرست نویسی: فیپا □ یادداشت: عنوان
اصلی: yourname, ۲۰۲۰ □ موضوع: داستان های نوجوانان انگلیسی-- قرن ۲۱ م. □ Young
adult fiction, English-- ۲۱st century □ شناسه افزوده: ترابی نوا، صالحه،، مترجم □ رده بندی
کنگره: PZ۷ □ رده بندی دیویی: ۸۲۳/۹۲ [ج]

شماره کتابشناسی ملی: ۸۹۹۶۵۴۰۳۶ □ اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا

۰۹۱۲۱۵۱۰۴۸۴ ① ۰۲۵-۳۲۹۲۴۵۸۳

فهرست

۷	بخش هفتم
۶۶	بخش هشتم
۱۱۹	بخش نهم

آن چه گذشت...

کشور ژاپن مشتاقانه منتظر ظهور ستاره دنباله دار تیامات بود که برای اولین بار بعد از هزار سال رؤیت می شد. میتسوها دختری دبیرستانی بود که در یک منطقه روستایی در اعماق کوهستان زندگی می کرد و اغلب اوقات احساس ناراحتی و سرخوردگی می کرد. دلایل این احساس ناراحتی و سرخوردگی، کمپین انتخابات شهرداری پدرش و آداب و رسوم قدیمی معبد خانوادگی شان بود. چون شهری که در آن زندگی می کرد خیلی کوچک بود و او به قدری بزرگ شده بود که نگاه اطرافیانش را متوجه شود، اشتیاقش برای رفتن به یک شهر بزرگ بیشتر و بیشتر می شد.

یک روز میتسوها خواب دید که تبدیل به یک پسر شده بود. در مقابل چشمانش یک اتاق ناآشنا، دوستانی که آن ها را نمی شناخت و خیابان های توکیو گسترده شده بود. میتسوها در دنیا بیش از هر چیز دیگری آرزوی زندگی در شهر را داشت و از آن نهایت لذت را می برد.

در همان زمان، تاکی، پسری دبیرستانی که در توکیو زندگی می کرد هم خواب های عجیبی می دید. او تبدیل به دختری دبیرستانی شده بود که در شهر کوچکی در اعماق کوهستان که تاکی هرگز به آن جا نرفته بود زندگی می کرد. آن خواب های عجیب و غریب بارها و بارها تکرار شدند. آن دو نیز به وضوح زمان و خاطرات را از یاد می بردند.

اگرچه تاکی و میتسوها از این که بدن ها و زندگی هایشان مدام با هم جابه جا می شدند گیج شده بودند، اما کم کم واقعیت را پذیرفتند. آن ها تا جایی که می توانستند با وضعیت موجود کنار می آمدند، گاهی اوقات از طریق یادداشت هایی که برای یکدیگر می گذاشتند با هم جروبحث می کردند، گاهی اوقات هم از زندگی یکدیگر لذت می بردند. با وجود این، هنگامی که آن ها به این وضعیت عادت کرده بودند، ناگهان جابه جایی ها متوقف شدند. در مدتی که آن ها جابه جا می شدند، تاکی متوجه شد که ارتباط خاصی بینشان شکل گرفته بود، بنابراین تصمیم گرفت که به دیدن میتسوها برود.

«ما هیچ وقت همدیگر رو ندیدیم، اما من می خوام پیام ببینمت.»

هنگامی که تاکی به مقصدش رسید، با واقعیتی غیرمنتظره مواجه شد...

ماکوتو شینکای

رانمارو کوتونه

03

بخش هفتم



























